

# معمارها، بولدوزرها، و رفوگرها

۱. انگیزه خاصی ندارم. هوس می‌کنم درباره یک فیلم بنویسم و خوب، می‌نویسم. البته این که حرف و کشف و دیدگاهم را با دیگران قسمت کنم، همیشه برایم دلپذیر بوده، اما این دیگران، تعیین شده و شفاف نیستند و گروه و طبقه و جنس و قبیله مشخصی را نمی‌سازند که بخوام فقط آن‌ها نقد مرا بخوانند و احیاناً به راه راست هدایت شوند. همه مجازند نقد مرا بخوانند یا نخوانند و هر کس آزاد است برداشت و داوری خود را درباره نوشته‌هایم داشته باشد.

۲. نگاه تازه و بیان گیرا نقد را شیرین و ماندنی می‌کند. نقد مثبت، مانند نام نیکو، پایدارتر است. جنبه‌های اجتماعی و ریخت و رخسار دلچسب فیلم در نقدهای من، هر دو اهمیت دارند. اما، خوب، چه بخوام چه نخواهم، گاهی فریفته و مغلوب روی زیبا می‌شوم.

۳. نقد فیلم بر تماشاگران و سینماگران کم‌وبیش تأثیر می‌گذارد، اما گمان



نمی‌کنم گوش مسئولان به این حرف‌ها بدهکار باشد. در میان فشارهای گوناگونی که روز و شب بر ما وارد می‌شود، تابه‌حال فشاری به‌نام «فشار مسئولان» را تجربه نکرده‌ام که بتوانم بگویم چه طعم و تأثیری دارد.

۴. نقد سازنده را معمارها می‌نویسند و نقد تخریبی را راننده‌های بولدوزر. خود شما قضاوت کنید کار کدام یک مفیدتر است. شاید هم برای بالا بردن ساختمان به هر دو نیاز باشد. ضمناً یک نقد بینابین هم داریم که کار رفوگرهاست.

۵. آشنایی منتقد با شرایط سخت فیلمسازی، می‌تواند حس فراموش‌شده مروت را در ما زنده کند و به نقد لحن منصفانه‌تری بدهد. اما نمی‌تواند بهانه‌ای برای خوب جلوه دادن یک فیلم بد باشد. بچه ناقص‌الخلقه، صرف‌نظر از شور و حرارت خالصانه‌ای که پدر و مادر در تولید او به کار بستند، به‌هر حال ناقص‌الخلقه است.

۶. به‌نظر من نقد فیلم ور رفتن و شکل دادن به واقعیتی است که روی پرده می‌گذرد. بیش‌تر، هستی خود منتقد را باز می‌تاباند تا آن چه را که سینماگر قصد کرده و پرداخته است. نقد فیلم، اصلاً گونه‌ای فیلمسازی است. البته

## نقد فیلم

### ور رفتن و شکل

### دادن به واقعیتی است

### که روی پرده

### می‌گذرد. بیش‌تر،

### هستی خود منتقد را

### باز می‌تاباند تا آن چه

### را که سینماگر قصد

### کرده و پرداخته

### است. نقد فیلم،

### اصلاً گونه‌ای

### فیلمسازی است.

آسان‌ترین نوع آن که منتقد نه در دسر و دلشوره و خوف و رجای فیلمساز متعارف را دارد و نه مجبور است به هر کس که توی خیابان رسید، به‌سبک مسعود کیمیایی یک مشت قرص رنگارنگ اعصاب از جیب دریاورد و برای اثبات مصیبت‌هایش - و بی‌گناهی‌اش - بالا بیندازد.

